مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

ن. جلیل زاد
۲۰۲۵/۰۵/۲۴

ملا، از مسجد به ذهن ما هجرت کرده، و آن را اشغال کرده است

اسلام عرب و بحران هویت در افغانستان

تحلیلی از دین به مثابه ابزار سلطه فرهنگی

در این جا به بررسی تأثیر اسلام سیاسی عرب بر ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناسی جامعه افغانستان می‌پردازیم .
برخلاف حقیقت که دین اسلام عامل وحدت، عدالت و تعالی معنوی می باشد، این نوشتار بر آن است که در زمینه افغانستان، اسلام بوسیلهٔ اعراب سیطره جو به‌مثابه یک دین وارداتی و غیربومی غرض تحکیم حاکمیت مطلقهٔ عرب ، نه تنها نتوانسته مسیر توسعه و آگاهی را بگشاید، بلکه در امتداد هزار سال، به ابزار سلطهٔ، بیگانگی فرهنگی، تحقیر زنان و تضعیف هویت بومی بدل شده است .
با استفاده از نظریات جامعه‌شناسی دین (وبر، گرامشی، و آصف بایات) و تحلیل تاریخی، نشان می‌دهیم که چگونه اسلام اعراب به‌عنوان یک پروژه امپراتوری، ذهن، بدن، زبان و تاریخ افغانستان را در چنبره‌ی خود اسیر کرده است.
در تاریخ ملت‌ها، دین می‌تواند نقش رهایی‌بخش یا سرکوب‌گر داشته باشد .
بسته به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی، دین می‌تواند متشین یا دستگاه آگاهی و اصلاح باشد یا ابزار استعمار و سلطه .
در مورد افغانستان، ورود اسلام عربی، نه از مسیر گفت‌وگو و اختیار، بلکه از راه شمشیر و استیلای امپراتوری‌های اسلامی صورت گرفت. از همان آغاز، رابطه‌ی افغان‌ها با اسلام، رابطه‌ای مبتنی بر تسلیم و تحمیل بود، نه بر اقتناع و انتخاب .
این دین در بستر فرهنگی عربی زاده شد و در آن معنا یافت، اما بر جوامعی چون افغانستان تحمیل شد، بی‌آن‌که با نیازها، زبان، تاریخ و روان‌شناسی جمعی آن جامعه تطابقی داشته باشد.

اسلام به‌مثابه پروژه‌ی امپراتوری:

اسلام، در سال‌های نخستین ظهورش، تنها یک دین نبود؛ بلکه طرحی سیاسی برای وحدت قبایل عرب بود .
پیامبر اسلام، به تعبیر ماکس وبر، نوعی «رهبری کاریزماتیک» را بنیان نهاد که بعدها به سلطه‌ی سنتی و دیوان‌سالارانه بدل شد .
پس از مرگ محمد، اسلام در قامت خلافت و امپراتوری، به ابزاری برای گسترش قدرت سیاسی تبدیل شد .
در این پروسه، جغرافیای ما نیز مورد تجاوز نظامی و فرهنگی قرار گرفت.
افغانستان هیچ‌گاه به‌راستی «اسلام آورد»؛ بلکه «اسلام داده شد». و این تحمیل، با سوزاندن معابد، سرکوب آیین‌های بومی، و استقرار زبان، فقه و فرهنگ عرب همراه بود .
ما، به عنوان جامعه‌ای با پیشینه‌ی باستانی، ناگهان از مدار تاریخ خود خارج شدیم و وارد تاریخی شدیم که با ما بیگانه بود؛ تاریخی که در آن نقش ما، نه کنشگری، بلکه تقلید و تبعیت بود.

اسلام عرب سیاسی و حذف هویت بومی:

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

یکی از پیامدهای عمده‌ی اسلام عربی، نابودی و بی‌اعتباری تاریخ، زبان، اسطوره‌ها و آیین‌های بومی بود .
آیین زردشت، باورهای بودایی، و حکمت‌های بومی که مبتنی بر احترام به طبیعت، زنان، و تعادل اخلاقی بودند، به «شرک» و «کفر» تقلیل یافتند .
این امر، نه تنها حذف باورهای دینی پیشین، بلکه قطع ارتباط با حافظه‌ی تاریخی ملت را در پی داشت.
ملاها، مدارس دینی و ساختار فقهی وارداتی، با حذف زبان مادری و جایگزینی زبان عربی در عبادات و مفاهیم بنیادین، پروسه بیگانگی فرهنگی را کامل کردند .
از آن پس، کودکان افغان با اسامی عربی کریم و رحیم ، جبار و ستار ، علي و عمر ، عثمان و ابوبکر بزرگ شدند، به خدای عرب دعا کردند، و تاریخ خود را از چشمان خلافت‌ها و فقیهان نگریستند.

زن افغان و گفتمان شریعت:

یکی از قربانیان اصلی ورود اسلام عربی، جایگاه زن در فرهنگ افغان بود .
در سنت‌های بومی پیش از اسلام، شواهدی از مشارکت فعال زنان در جامعه، اسطوره‌ها و آیین‌ها وجود دارد .
اما با ورود فقه مردسالارانه‌ی عربی، زن به موجودی فرودست، تابع، و متعلق به مرد تبدیل شد .
چادری و دلاق ، چادر، حجاب، طلاق یک‌طرفه، محرومیت از آموزش و مالکیت، و مجازات‌های خشن چون سنگسار، همگی محصول فقهی هستند که بر پایه‌ی فرهنگ قبیله‌ای عربی تدوین شده‌اند.
افغانستان، به‌جای توسعه‌ی نظام حقوقی بومی، در قالب «شریعت» منجمد شد .
این شریعت ، بازتاب روح انسانی نداشت ، که محصول قرائت فقهی، سیاسی و ایدئولوژیک خلافت‌های عرب بود؛ و این قرائت، زن افغان را تا مرز نامرئی بودن فرو کاست.

دین، قدرت و سیاست:

از نظر آنتونیو گرامشی، سلطه نه فقط از راه زور، بلکه از طریق «هژمونی فرهنگی» صورت می‌گیرد .
اسلام سیاسی منحط عربی دقیقاً در این معنا، به ابزاری برای سلطهٔ سیاسی در افغانستان بدل شد .
دولت‌ها، با توجیه دینی، مخالفان را سرکوب کردند، آزادی‌های مدنی را محدود کردند و مشروعیت خود را از نهادهای مذهبی گرفتند .
حتی جریان‌های مقاومت، از جنایتکاران اخوان‌المسلمین تا طالبان، از دین به عنوان بیرق شوم جنگ استفاده کردند، بی‌آنکه برای عدالت اجتماعی یا آگاهی عمومی برنامه‌ای داشته باشند.

واپسین سخن:

اسلام سیاسی شوم عربی، در افغانستان نه‌تنها یک دین، بلکه پروژه‌ای سیاسی، فرهنگی و روانی برای استعمار ذهن و زبان ما بوده است. این دین، که برای عرب‌ها مفید و نجات‌بخش بود، برای ما بدل به زنجیرهایی از جهل، تبعیض، و تحقیر و زهر هلاهل شد .
اگر جامعه‌ی افغان بخواهد به رهایی، عدالت و توسعه دست یابد، نخست باید رابطه‌اش با این دین را بازاندیشی کند .
ما نیازمند بازگشت به خویشتن تاریخی، بازسازی معنا و بازآفرینی دین به‌مثابه تجربه‌ای انسانی و متعالی هستیم، نه همچون ابزاری برای سلطه و سکوت.

برای وضاحت بیشتر

اسلام عرب خوب بود برای عرب؛ اما برای افغانستان، زهری بود کشنده، اسلام در سرزمین حجاز زاده شد؛ دینی برخاسته از صحرا، در خدمت قبیله، ساخته و پرداخته برای حل منازعات میان عشایر و تثبیت قدرت مکه .
دینِ سِحر و شمشیر، دینِ بیعت و بردگی .
برای عرب خوب بود، زیرا ریشه در خاک و خون و فرهنگ خودش داشت .
اما برای افغانستان چه آورد؟
جز زنجیر؟
جز انکار خویشتن؟
جز تکرار هزار ساله‌ی خفت؟
اسلام سیاسی وقتی به سرزمین ما رسید، نه چون نوری از آسمان، بل چون آتشی از جهنم آمد؛ با شمشیر، با غارت، با تجاوز .
عرب، حامل ایمان نبود، بلکه حامل امپراتوری بود .
زبان ما را برید، تاریخ ما را سوزاند، و خدایان منطقه را در آتش جهل و تحقیر به خاک افکند .
ما را از خود ما گرفت و به بتِ تازه‌ای سجده داد؛ بتی به نام امت، که در آن افغان همیشه عبد ، اسیر ، بنده و برده و عقل تابع دارد و عرب، سید و امیر.
از همان آغاز، اسلام سیاسی نه نجات، که استعمار بود .
عرب آمد و با روایت «اسلام آوردن» بر ما سلطه یافت؛ اما حقیقت آن است که ما تسلیم شدیم، نه مؤمن .
آن‌چه رخ داد، نه گسترش ایمان، که گسترش امپراتوری بود .

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

و ما، هزار سال است که تاوان آن را می‌پردازیم.
افغانستان، سرزمینی با پیشینه‌ی درخشان، با آیین‌هایی انسانی‌تر از همه‌ی آن‌چه عرب آورده بود، به تدریج در مردابِ تزویر دینی فرو رفت .
زرتشتی که آتش را نماد روشنایی می‌دانست، بودا که مهر را پرستش می‌کرد، و آیین‌های بومی که طبیعت را مقدس می‌شمردند، همه قربانی شدند .
و به جایش، فقهی آمد خشک، دینی آمد قبیله‌ای، و خدایی آمد عبوس و انتقامجو.
اسلام سیاسی عربی، زن را دفن کرد .
در این دیار، زن روزگاری نماد باروری و خرد بود .
حال، در چادری خفقان‌آور خفه‌اش کردند، به اسم شریعت .
زن افغان، امروز نه تنها محکوم به سکوت است، که حتی در وجود خود نیز زیر سوال است؛ زیرا فقه عرب، زن را نه انسان، که نیمه‌انسان می‌داند .
او نه حق رأی دارد، نه حق عشق، نه حق انتخاب .
گویی برای تسلیم شدن خلق شده، نه برای زیستن.
آیا این اسلام، که ما را در قعر جهل و تعصب نگه داشته، از ماست؟
آیا خدایی که به زبان عربی سخن می‌گوید، و تنها بر خاک حجاز قدم نهاده، خدای ماست؟
یا خدایی تحمیل‌شده بر ذهن و روان ما؟
جامعه‌شناسی دینی نشان می‌دهد که هر دینی، پاسخی‌ست به شرایط خاص فرهنگی و تاریخی آن ملت .
اسلام، پاسخ عرب به بی‌نظمی قبایل و جنگ‌های مداوم بود .
اما وقتی به ملت‌هایی دیگر تحمیل شد، نه تنها نظم نیاورد، که خود عامل عقب‌ماندگی شد .
در افغانستان، این دین، ابزار سلطه‌ی ابدی ملاها و اربابان قبیله شد. اسلام سیاسی عربی، در اینجا نه عامل عدالت، که ابزار بردگی است.
در مدرسه، به کودکان ما عربی یاد دادند، اما نه پشتو و دری ، نه پشتو، نه تاریخ خودما .
از زردشت و بودا، چیزی نمی‌دانند، اما قصه‌های ابن‌عباس و ابوهریره را حفظ اند .
این یعنی استحاله‌ی هویت .
یعنی انکار گذشته .
یعنی بریدن ریشه برای پرستش درختی که در خاک ما نمی‌روید.
و امروز، همین دینسیاسی، مانع اصلی آزادی ماست .
هر اصلاحی که بخواهیم، با نام «ضد اسلام» سرکوب می‌شود .
هر نقدی که کنیم، کفر شمرده می‌شود .
اسلام نه تنها در سیاست، که در بستر، در آشپزخانه، در خواب و خیال ما حضور دارد .
ملا، از مسجد به ذهن ما هجرت کرده، و آن را اشغال کرده است.
در حالی‌که عرب، با همان اسلام، ثروتمند شد و علم ساخت و راه خود را به آینده گشود، ما در افغانستان، با همان دین، به قهقرا رفتیم .
زیرا ما مصرف‌کننده‌ی دین عرب بودیم، نه سازنده‌ی آن .
ما تقلید کردیم، نه آفرینش .
ما مطیع بودیم، نه منتقد.
اکنون وقت آن است که فریاد زنیم: اسلام سیاسی عرب، اسلام ما نیست. خدای عرب، خدای ما نیست. ما نیز حق داریم خدا را به زبان خود بخوانیم، عشق را با چهره‌ی زن بشناسیم، و رهایی را نه در بهشت پس از مرگ، که در عدالت این‌جهانی بجوییم.
افغانستان، اگر بخواهد دوباره قد بکشد، باید نخست از زیر سایه‌ی سنگین اسلام سیاسی قبیله‌ای بیرون بیاید .
باید دین را از حاکمیت، از آموزش، از قانون، و از ذهن مردم جدا کند. تا زمانی که اسلام عرب بر ما حکومت می‌کند، نه آزادی خواهیم دید، نه عدالت، نه پیشرفت. تنها فقر است و خرافه و تکرار زخم‌هایی کهنه.
و این‌چنین است که اسلام عرب، برای عرب خوب بود؛ اما برای ما، زهر هلاهل است .
اگر درمان نکنیم، این زهر، آخرین رمق‌های هویت ما را نیز خواهد کشت.

آرشیف: مطالب نشر شدۀ ن. جلیل زاد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ